است . جهان و انسان ، در پهلوی ِ هم چیدن ، و با هم روئیدنِ این سه (بهرام + رام + ارتا) پیدایش می یابد . از این رو ، مهر در گستره معنایش ، گوهر انسانست . انسان ، سرچشمه همبستگیهای خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی وبشری هست . **پیوند سه اصل در یك شکل** ، زمینه برای پیدایش بسیاری از اصطلاحات مهم و ژرف شده است . این پیوند سه اصل ، در آمیختن ، بطوری که چنان به هم بیامیزند که یکی بشوند ، در همان واژه « **دیس و دیسه** » باقی مانده است . و جنبش دیصانیه (دیسانیه) که سه جهان بینی را به هم میآمیخت ، از همین زمینه است . همچنین مانی ، فرهنگ ایران را با مسیحیت و اندیشه بودائی باهم آمیخت تا چنین « دیسه ای » بسازد . و واژه **دیسه** ، باید مرکب از « دی + سه » باشد که « سه دی » باشد . دیس ، به معنای شکل و صورت است . تندیس ، به معنای « شکل تن » است ، نه به معنای « همانند تن » . چنانکه در طبری ، دیزندون **dizandun** به معنای سه پایه است . چون سه پایه ، در یك حلقه باهم متحد میشوند : در کردی به همین سه پایه « دوستان و دیستان » میگویند . و خود واژه **des** در اوراق مانوی تورفان به معنای « شکل و ساختمان » است . و ما امروزه به بشقات بزرگ ، دیس میگوئیم و در کردی ، دیس ، به معنای **محکم و به هم چسبیده** است . در پهلوی ، دسیدن **desidan** به ساختن و دِساگ**desag** به « شکل » گفته میشود . سه چیز که محکم به هم بچسبد ، و از آن یك صورت بشود ، تخم وحدت در هم آهنگی و مهر است . در برهان قاطع ، دیده میشود که « **دیسه** » به **یك شخص** گفته میشود ، چون یك شخص نیز ، از همآهنگی و آمیختگی سه بخش پدید آمده است . پس ، شکل و ساختمان و یك شخص ، یك دیس ، یا اجزاء محکم بچسبیده هستند که یکی شده اند . به همین علت ، واژه « **دیزه** » که در واقع همان « دیسه » است ، در کردی به معنا ی دین و مذهبست ، چون این سه تا یکتائی ، بنیاد دین سیمرغی ، یا خرّمدینی بود .

از عشق و آمیختگی و همآهنگی و همپرسی ، جهان و انسان ، پیدایش می یابد ، و چون جهان و انسان ، از مهر بوجود آمده است ، از این رو « جاودانه » است . اصلا واژه « جم = ییما » به معنای « به هم پیوستن » است ، و از این رو به دوقلو یا همزاد گفته شده است ، و معرب همین واژه « جمع » است ،که ریشه جامعه و اجتماع و بعلاوه (+) است . **شهر خرّم** ، در شاهنامه (درختی با دوبن گشته جفت) برگهای درختی بود که ریشه اش همین عشق و مهر بود . این سراندیشه فرهنگ ایران را باید بخوبی دریافت ، تا بتوان اختلاف آنرا با مفهوم سیاست و حکومت در باختر ، و در اسلام که استوار بر سلسله مرتبه و قدرت است (خالق بر مخلوق) شناخت . این بود که این درخت ، گیا مردم ، یا گیامرتن نامیده میشد . نام دیگرش ، « وَن جود بیش » بود . حتا **ایرج که نخستین شاه ایران** در شاهنامه هست ، « **ایرجِ وَن جُد بیش** » نامیده میشود ،که همان درخت بسیار تخمه است که فرازش سیمرغ نشسته است . هر چند درخت « وَن جُد بیش » به « درخت دور دارنده غم » ترجمه میشود ، ولی د ر اصل به معنای درخت مهر (جُد = جوت = مهر و همبستگی) است ،که داروی هر دردیست . و بهترین گواه براین معنا ، همان کاریست که ایرج بر بنیاد مهر میکند ، و نشان میدهد که بنیاد فلسفه حکومترانی در فرهنگ ایران ، مهر است ، نه قدرت .

پیکار با این اندیشه بزرگ و مردمی در فرهنگ ایران ، پیشینه هزاره ها را دارد . قدرتمندان سیاسی و دینی، ، هزاره بر ضد « **فرهنگ مردم** » میجنگیدند . « فرهنگ مردم » ، همیشه برضد الهیات (ایزد شناسی) موبدان و روحانیان ، و برضد فلسفه قدرتمندان و حکام بوده است . فرهنگ مردم ایران ، وارونه آنچه پنداشته میشود ، ساخته موبدان و مقتدران و رو حانیان نیست . این دورا باید از هم جدا ساخت . چنانکه

در دوره اسلام هم ، علماء دین اسلام ، چیزی جز همین فقه ، نتوانستند بیافرینند ، و فرهنگ ایران ، درست برضد این فقه ، رشد کرد . عقلی را که صوفیه برضد آن میجنگند ، « عقل دینی » است که در همین فقه ، شکل به خود گرفته است .

شاهنامه ، با این مبارزه و قیام آزادیخواهانه ملت، برضد حکام و مقتدران دینی و موبدان آغاز میشود ، که از دیده ما ، نا دیده میماند ، چون ما با پیشینه داستان ، آشنا نیستیم . داستان شاهنامه ، از کیومرث و سیامك و هوشنگ و تهمورث و جمشید ، درست بیان این قیام و اعتراض ملت ایران ، برضد قدرتهای سیاسی و دینی است . نام « کیومرث » ، همان « گیامَرتن » است که موبدان به « زنده میرنده » ترجمه میکنند ، و از آن سه بُن کیهان ، از آن « بهرام + ارتافرورد + رام » ، از آن « بهروج الصنم = بهروز و سیمرغ » ، « یك شخص» ساخته اند ، یعنی « اولویت مهر » را از وجود او حذف کرده اند . در بندهشن می بینیم که تنها ویژگی ، که کیومرث ، که از این پس ، « نخستین انسان » باید باشد ، مُردن است . تنها کاری که کیومرث در گیتی میکند ، آنست که میمیرد .

برای این بدنیا آمده است که بمیرد . در الهیات زرتشتی ، از کیومرث ، هنگام مردن ، نطفه ای بزمین میزیزد و از این نطفه است که مشی و مشیانه ، یعنی نخستین جفت انسان میروید . تصویرِ جم و جما که از بهروج الصنم یا مهرگیاه میروئید ، ناپدید میگردد . در همان شاهنامه دیده میشود که **نخستین کار جم (همزاد جم و جما) ساختن بهشت در گیتی ، با خرد و خواست خودش هست** . جم ، مانند آدم در بهشتِ قرضی ، قرار داده نمیشود ، بلکه خودش با خردش ، بهشت را میسازد . این تفاوت بنیادی ، میان فرهنگ ایران و ادیان سامیست . در الهیات زرتشتی ، نخستین انسان ، هنوز بدنیا نیامده ، در اندیشه مردنست ، دیگری که جمشید باشد در اندیشه بهشت ساختن از جهان ، و ساختن جشنگاه از گیتی و ماندن جاوید در آن است . « مرگ » در فرهنگ ایران ، معنا نداشت . پنج بخش وجود انسان ، پنج بخش پنج خدایان بودند . این بخشها ، سرشت آمیزشی دارند . در لحظه ای که ما مرگ می نامیم ، این پنج بخش ، با اصلهای خود که خدایان باشند ، میآمیختند ، یعنی از رابطه مهری میان خود در شخص انسان ، بیرون میآمدند ، و از سر با پنج خدا میآمیختند ، و با آنها مهر میورزیدند و همگوهر خدایان میشدند ، به عبارت دیگر با همه انسانها میآمیختند وباهم یك خدا میشدند (اندیشه ای که در منطق الطیر عطار آمده است) . یك گونه عشق ، تبدیل به نوع دیگر عشق میشد . مثلا تن انسان به آرمیتی ، زنخدای زمین و زهدان جهان باز میگشت . تن همه انسانها باهم میآمیخت ، و از آن همان « **گُش** » یا **جانان** میشد . همه چشمها و تخمهای انسانها با هم در ماه میآمیختند و باهم اصل روشنی و بینش میشدند . **جمع فروهرها ی همه انسانها** ، ارتا فرورد میشد که سیمرغ باشد . فروهرهای انسانها وقتی باهم آمیختند ، سیمرغ پیدایش می یافت . این **ارتا یا فروهر ، آگاهبود قانون و حقوق و عدالت در هر انسانی بود** . این ارتا فروردها ، یعنی آگاهبود های قانون و حقوق و عدالت با هم میآمیخت ، و « **اصل قانون و حق و عدالت** » میشد . سرچشمه قانون و حق و عدالت ، همان مجموعه باهم آمیخته و همآهنگ شده آگاهبود حق و عدالت و قانون انسانها بود ، نه چیزی که گوهری جدا و برتر داشته باشد . ما امروزه ، تقریبا به این کار ، **روش استقراء** میگوئیم . از یك مقدار تجربیات همانند که میکنیم ، آنها را باهم جمع میکنیم و از آنها ، یك مفهوم کلی انتزاعی میسازیم . البته از صد تجربه همانند ، نمیشود یك مفهوم کلی در آورد ، چون شاید تجربه صد و یکم برضد این تجربیات باشد . پس برای رسیدن به یك مفهوم کلی انتزاعی ، باید ناگهان جهید ، و آنهارا

کلی ساخت . آنها نیزهمین کار را میکردند . آنها میگفتند که مجموعه گرگهای جهان ، یك گرگ است که « **اصل آزار** » است . به همین ترتیب ، همه جانهای جانوران بی آزار ، مثل گاو و گوسفند و بُز و اسب .. که باهم جمع شدند ، یك گاو با یك اسب میشوند که اصل بی آزاری است . مفهوم « گُش » از این روند اندیشیدن ، پدید میآید . مفهوم محمد در قرآن ،از اینکه در کمر آدم ، تخم همه انسانها باهم جمعست ، از همین اندیشه ایرانی سرچشمه گرفته است . همانسان **تصویر سیمرغ** ، از این روش اندیشیدن ، پیدایش یافته است . سیمرغ ، از جمع و آمیزش فروهرهای (فروشی های) انسانها پدید میآید . مفهوم « خدا » در ذهن و فرهنگ ایران ، چنین معنائی داشته است . این بود که سیمرغ یا خدا ، در آفرینش ، میان همه انسانها ، پخش میشد ، و سپس در لحظه مرگ ، همه در سیمرغ ، باز جمع میشدند . سیمرغ ، جشنگاه همه انسانها باهم بود . برابر نهادن او ، با ملك الموت اسلامی غلط است . اینست که **میان انسان و خدا ، یك جنبش گشتی و آمیزشی بود** . خدائی ، در خدا ، تمرکز نداشت . از این رو ، بخشهای انسانها ، در خدایان گوناگون ، باهم یکی میشدند ، و سپس این خدایان ، پخش شده ، در انسانها باهم میآمیختند . آفرینش ، تحول از یك شکل مهر ، به شکل دیگرمهر بود . این سبب میشد که « **اصل ساماندهی یا خرد** » ، یا « آگاهبود حقوقی » ، از خدایان در انسانها پخش میشد ، و از انسانها در خدایان باهم جمع میشد . این بود که انسان و خرد انسان و آگاهبود حقوقی و عدالت و قانون انسان ، همان اصالت را داشت که خرد و آگاهبود عدالت و قانون خدا . خدایان و انسانها ، دو قطب هموزنِ روندِ گشت و گردش بودند . خدا ، اصل برتر نبود . خدا ، خالق نبود .

خدا ، کمال نبود ، خدا ، سامانده و آگاه از کل نبود و در برابرش ، انسان ، مخلوق نبود ، انسان ، نقص و فساد نبود ، انسان ، ظالم و جاهل نبود . **این خرد سامانده** ، این احساس حقوقی ، این احساس اندازه و همآهنگی ، از خدا به انسان ، و از انسان به خدا ، روان ، ودر گشت و گردش بود . **همه انسانها ، اصالت ساماندهی ، اصالت اندازه گذاری ، داشتند** . همه انسانها ، خود آگاهی حقوقی و عدالت و قانون داشتند . اینها همه ،در همان تصویر « گیامرتن = گیاه مردم = بهروز وصنم » جمع بود، که از عشق خدایان بهم ، جم و جما ، یا جمسفرم میروئید . جم و جما ، پیوسته بهم (عاشق و معشوق) میروئیدند ، چون همبستگی که مهر باشد ، نشان جاوادنگی است .`عشق در فرهنگ ایران ، سر چشمه جاودانگی بود ، نه اطاعت از خدائی و رهبری ، نه زُهد و نه عمل برای گرفتن پاداش در آخرت :

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　ثبت است بر جریده عالم دوام ما

این اندیشه حافظ ، درهمان نام « جم » بود ، که به معنای بهم پیوستن است ، یعنی جم ، جاوید است . موبدان میترائی و زرتشتی ، آمدند ، نخستین انسانی ساختند ، و نام کیومرث (همان گیامرتن) به آن دادند . یك شخص را جانشین سه خدا ساختند ، که یك تحریف و مسخسازی واژه بود ، و ویژگی آن شخص ، مردن بود . این کار در آن روزگار ، معنای ژرف سیاست و اجتماعی و دینی داشت . **آنکه میمیرد ، در او مهر نیست** . بدنسان ، **اصالت** مهر ندارد . او نمیتواند اجتماع بسازد . او نمیتواند خود را با اجتماع همآهنگ سازد. میترائیها ، نخستین انسان ، یا کیومرثی ساختند که همه اندامهای او فلزیست ، یا حد اقل آنچه در او اصلیست ، فلزیست . آدم فلزی یا آدم ماشینی به اصطلاح امروزه ، جاوید هست . سرش ، از سرب است . مغزش از سیم (نقره) است . پایش از آهن است . استخوانش از روی است . چشمش از آبگینه هست (پیه= چشم) . بازویش از فولاد است ، و جانش از زر یعنی طلاست . درست همانند انسانهای امروزه

در مدنیت مدرن ما . ودرست هنگامی میمیرد که این فلزات از تنش بیرون میروند . و اگر نگاهی بشاهنامه بیندازیم ، می بینیم که رستم در هفتخوانش ، در خوان هفتم ، هنگامی در غارتاریك با دیو سپید روبرو میشود ، همین دست و پای دیو سپید را می بَرَد . او انسانی را که پای آهنین و دست بولادین دارد ، دوست ندارد . رستم چنانکه از نامش هویداست ، انسانی روئیده از تخم است ، نه انسان فلزی . به ویژه که این انسان فلزی = ماشینی ، جانش هم از زر باشد . میتراس Mithras که همان ضحاك باشد ، حکومتی بر پایه آهن و خون بقول بیسمارك میخواست . حکومتی پایدار میماند که بادست پولادین و پای آهنین و چشمی از شیشه سرد ، ومغزی از نقره ، و جانی از طلا باشد . با چنین دستیست که میتوان سختدلانه کشت و با چنین پائیست که میتوان همه را پایمال کرد ، و با این چشم سردست که میتوان بدون مهر و ترحم ، هرکسی را دید و به او زخم زد .

با چنین تصویری از انسان ، که متناظر با چنان حکومتی بود ، ملت ایران جنگید ، و این جنگ در همان داستان ضحاك در شاهنامه باز تاب شده است ، و موبدان زرتشتی درست این خدا را در اوستا ، « میترا » یعنی « خدای مهر » ساخته اند . به ضحاك ، نام خدای مهر داده اند ! همه ضحاکان پس از او نیز ، خود را خدایان رحمان و رحیم ، یا خدای محبت میخواانند . ایرانیان برخاستند ، و **خدای شمشیر را که قربانی خونی را بنیاد دین خود ساخته بود** ، سرنگون ساختند و از جامعه خود تبعید کردند .

امروزه ما از جنگ با خدایان میترسیم . ایرانیان باستان ، از جنگ با خدایان نمیترسیدند . به همین علت گرشاسب یعنی سام و رستم ، باید در رستاخیز ایران از نو ، بپاخیزند تا بتوانند خدا را هم بکُشند ، و خدا را سرنگون کنند . اسلام ، بت شکنی میکرد ، فرهنگ ایران ، خدا کَشی میکرد ، و خدا را از حاکمیت هزارساله اش سرنگون میکرد . این دلیری را بایداز « فرانك » زنی که ابتکار این جنگ با ضحاك را داشت ، از نو یاد گرفت . مهرگان (میتراکانا) قیام ملت ایران به رهبری واقعی همین **فرانك** ، علیه خدائی بود که ما بنام ضحاك و شاه میشناسیم ، ولی همان میتراس (مرداس) خدای بزرگی بود که هزارسال در ایران حکومت میکرد ، و فراموش نشود که همه ویژگیهای این **میتراس یا مرداس** (که در شاهنامه نام پدر ضحاك شده است) به یهوه و پدر آسمانی و الله رسیده است . خوشمزه اینست که با میکرسکپ در شاهنامه دنبال یك زن میگردند ، ولی چشم تلسکوپی ندارند تا فرانك را ببینند که ابتکار این بزرگترین قیام ملت ایران را برای دفاع از قداست جان داشته است .

موبدان زرتشتی ، کیومرثی ساختند که میمیرد . یعنی در انسان ، مهر ، نیروی خود جوشِ به هم پیوند دهنده و جامعه ساز و سامانده نیست . از دید الهیات زرتشتی ، رفتن فلزات از وجود انسان ، و مُردنی شدن ، به معنای آن بود که انسان فاقد « **شهریور** » ، یا اصل حکومترانی و شهر آرائی برپایه آزمایش و پژوهش و مهر میگردد . به عبارت دیگر ، در انسان ، نیروی ساماندهی ، نیروی جهان آرائی ، نیروی قانونگذاری نیست .

حتا معنای « جم » را واژگونه کردند . جمیتونیتن jamitonitan را به معنای مردن بکار بردند . ملت ایران ، با چنین تحریفی از تصویر نخستین انسان ، رویاروشد . آنها در تصاویر ، میاندیشیدند ، طبعا معنای این تصویر تازه را بخوبی درمی یافتند ، و میشناختند که با این تصویر ، چه از دست میدهند ، و چه حقوقی را از آنها به چپاول میبرند . اینست که تصویر کیومرث در شاهنامه ، تصویریست که در اعتراض به موبدان و برضد همین موبدان و مقتدران سیاسی ساخته شده است . کیومرث ، فوری نمیمیرد و کارش ، تنها مُردن نیست . و افزوده برآن ، اصل مهرورزی است . همه جانداران ، در اثر این سرچشمه مهر بودن ، گرد او جمع میشوند و